

ارتداد به مثابه امری اجتماعی نه مقوله فکری

علی محمدیان کبریا*

چکیده

یکی از موضوعات بحث‌انگیز در تمام ادوار فقهی به‌ویژه در زمان حاضر، بحث ارتداد است. اصل عدم اجبار در دین و تأکید فراوان قرآن کریم به تفکر در آفاق و انفس از یک طرف و شدت مجازات مرتد از طرف دیگر، شائبه وجود یک تناقض را پدید آورده است.

در این نوشتار، نگارنده برای تبیین دقیق محل نزاع، بین تردید که مقدمه هر تحقیقی است و لجاجت و انکار دین از سر دشمنی یا توطئه ضد دین و ملت، تفکیک قائل شده است و با بررسی نظریات فقیهان و سیره مسلمانان و روایات وارده در خصوص شک و شبهه در دین به صورت تطبیقی و با نگاهی به مذاهب مختلف اسلامی و سیره زمامداران گوناگون اسلامی با این مسأله، به این نتیجه می‌رسد که شک و شبهه در دین که مقدمه یقین است، مشمول تعریف ارتداد نیست.

کلیدواژه‌ها: تردید، شک، شبهه، مرتد، ارتداد.

مقدمه

اسلام، دین خواندن به نام رب، تفکر و دانستن است. اسلام، دین تعلیم و تعلم، و توجه به کلمه توحید و نظاره به آفاق و انفس است. اسلام، اجبار در دین را نپذیرفته، و از سویی دیگر رد دین خاص در قرآن منع شده است.

در قرآن، رد دین خروج از ملت اسلام شناخته، و در فقه اسلامی اهل سنت و شیعه برای رد دین اسلام مجازات تعیین شده است و در نوعی از ارتداد، شدت این مجازات تا مهدور الدم بودن مرتد نیز کشیده می‌شود.

موضوع ارتداد با توجه به تأکید اسلام به تفکر در آفاق و انفس و عدم پذیرش دین آبا و اجدادی در قرآن، در نگاه‌های نخست با تناقضی روبه‌رو می‌شود که چگونه اسلام، امری را برای خود پذیرفته

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق.

است که همان را برای دیگر ادیان نمی‌پذیرد و از این مهم‌تر چرا اسلام برای رد دین به ویژه اسلام آبا و اجدادی این همه تأکید به خرج می‌دهد.

آنچه اهمیت ارتداد را بیشتر می‌کند، این است که سیر تحقیق و تأمل، همیشه با تردید روبه‌رو است و رسیدن به علم فقط با گذر از تجربه‌های مکرر که همراه با شک است، محقق می‌شود. استقرار ایمان در هر حالت و رتبه‌ای همواره با وسوس شیطانی روبه‌رو است و همین مسأله باعث می‌شود پیچیدگی ارتداد اگر در حوزه ایمان وارد شود، بسیار فزونی یابد.

ارتداد در تمام ادوار فقهی، یکی از موضوعات محل مناقشه فقیهان اسلامی بوده، و در بعضی از ادوار نیز به علل خاص و مقتضیات زمان، موضوع اصلی مناقشه آنان می‌شده است. در حال حاضر با توجه به فضای گسترش ادیان توحیدی، ارتداد نه تنها بحث درون دینی است، بلکه به موضوع محل مناقشه برون دینی نیز تبدیل شده؛ از همین رو منقح کردن ارتداد افزون بر پرداختن به موضوع فقهی که برای رسیدن به فتوایی استوار و مصاب با ما وقع عبدالله است، موضوعی فکری در چالش ادیان گوناگون و نحله‌های غیر دینی به شمار می‌رود.

پرداختن به موضوع ارتداد در صورتی که با مواجهه علمی روبه‌رو باشد می‌تواند به انسجام درونی دین، و اگر دستخوش برخوردی غیر علمی شود به تصویری غیر قابل قبول از دین بینجامد. این ادله، نگارنده را واداشت تا به این بحث در وسعت اطلاعات خویش بپردازد و می‌خواهد این موضوع را اثبات کند که ارتداد، لجاج و انکار دین از سر دشمنی است و مرتد کسی است که از ملت خویش، از سر دشمنی خارج می‌شود و چه بسا در مقام توطئه ضد دین و ملت خویش است. در چنین صورتی برخورد با ملت افزون بر این که حکم فقهی و شرعی است، حکمی عقلانی به شمار می‌رود. در مقابل تمام کسانی که از روی تحقیق و تأمل به هر دلیلی غیر از انکار و دشمنی به ورطه تأمل و تردید می‌افتند، نه تنها مرتد نیستند که واجب است با کمک به آن‌ها پس از طرح شبهه، شبهه آن‌ها رفع شود.

شک و ارتداد

همواره این پرسش و شبهه وجود دارد که اگر فردی بر اثر تحقیق و ایجاد شبهه در ضرور بودن حکمی، آن را انکار یا در آن تردید کند، مرتد خواهد بود یا نه یا اگر مسلمانی در بعضی از موضوعات که باید بدان معتقد باشد دچار تردید شد بدون این که آن را انکار کند، مرتد اطلاق می‌شود یا نه. آیا اگر کسی بدون عناد و توطئه فقط با توجه به وضعیت جغرافیایی و فضای خاص و القائات، دارای

عقیده‌ای دیگر شد، حکم مرتد را می‌یابد؟ آیا کسانی که از سر استضعاف معنوی و مادی دینی دیگر را می‌پذیرند، مرتدند و آیا احکام ارتداد در حق آنان جاری می‌شود یا خیر؟
در این باره دو نظریه وجود دارد.

نظریه اول. بعضی تردید را باعث ارتداد می‌شمارند و معتقدند که تقابل اسلام و کفر تقابل «عدم و ملکه» است بدین بیان که معنای کفر، نبودن اسلام در هر جایی است که وجود اسلام ممکن است. کافر هر غیرمسلمانی است که قابلیت مسلمان بودن را دارد؛ ولی هم‌اکنون به هر دلیلی به اسلام و آنچه لازمه مسلمانان است، معتقد نیست. طبق این مبنا شخصی که در اصول دین دچار تردید شده، در حقیقت به آنچه برای مسلمان بودن لازم است عقیده ندارد و گرچه به کفر نیز نگرویده باشد، اطلاق مرتد بر او درست است (محمد محمدی‌گیلانی، ص ۲۵۰).

با وجود این نظر، انسانی که در مسائل اعتقادی، شبهه و تردید دارد، حکمش از نظر کیفری قتل است.

نظریه دوم. طرفداران این نظریه معتقدند که شک و شبهه باعث ارتداد نیست؛ زیرا رابطه بین اسلام و کفر، «تضاد» است؛ یعنی همان‌گونه که اسلام امری وجودی شمرده می‌شود، کفر هم امری وجودی است. در این صورت، ارتداد در صورتی محقق می‌شود که انکار اسلام یا یکی از اصول اساسی صورت گیرد.

طبق این نظریه، کافر، غیرمسلمانی است که عقاید اسلامی را انکار کند؛ بنابراین، شخصی که در اصول دین اسلام دچار شبهه و تردید شده، تا هنگامی که به انکار اسلام نپرداخته است، کافر نیست و ارتداد بر او اطلاق نمی‌شود (مجله حوزه، ش ۴۱، ص ۷۶).

این جا رأی سومی به نظر می‌رسد و آن تفصیل بین شک در نیت بدون داشتن آثار و لوازم بیینی است که مثبت اظهار و انکار هستند و حکمی بر آن مترتب نیست و بین شک اظهار و بازگفتن آن که حکم ارتداد در آن جریان می‌یابد.

مدعیان نظریه سوم ادله خود را به شرح ذیل توضیح می‌دهند.

۱. همه عالم‌ان اسلام پذیرش اصول دین را با استدلال مورد قبول می‌دانند و می‌گویند: مسلمان نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید؛ یعنی بدون دلیل گفته کسی را قبول کند (توضیح المسائل مراجع عظام در باب احکام تقلید)؛ زیرا اصول دین از احکام اعتقادی است و پذیرش آن برای هر کس به فراخور درک او براساس منطوق و برهان ایجاد می‌شود.

۲. روایاتی که از معصومان علیهم‌السلام صادر شده، با نظریه سوم سازگارتر است که عبارتند از:

۱. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: **من بذل دینه فاقتلوه** (محدث نوری، ج ۱۸، ص ۱۶۸، باب ۱ از ابواب حدالمرتد، ح ۲). کسی که دین خود را تغییر داد، او را به قتل برسانید.

بر اساس این حدیث، اگر کسی دینش را تغییر داد، باید او را به قتل رساند؛ ولی کسی که در شک و شبهه است و هنوز دینش را تغییر نداده و نظر قطعی خود را با تغییر دین بیان نکرده، مرتد نیست.

۲. ابوبصیر از امام صادق ع پرسید: **ما تقول فیمن شک فی الله تعالی؟ قال: کافر یا ابا محمد. قال فشک فی رسول الله ﷺ فقال: کافر ثم التفت الی زرارۃ و قال: انما یُکفر اذا جحد... (حر عامی، ج ۱۸، ص ۵۶۹)**. درباره کسی که در خدای تعالی شک کند، چه می فرمایید؟ امام فرمود: کافر است. دوباره پرسید: اگر در رسالت پیامبر اکرم ﷺ شک کند چه؟ امام فرمود: آن هم کافر است؛ آن گاه امام فرمود: فقط اگر انکار کند، کافر است.

این روایت، حکم شاک را به دو گونه مطرح می کند که عبارتند از:

۱. کسی که خود در خدا و رسول الله شاک باشد، در واقع کافر است.

۲. موقعی به کفر منتسب می شود که خدا و رسول الله را انکار و آن را اظهار کند؛ پس مادامی که انکار را ظاهر نکند، کافر نیست؛ مانند منافقان که در ظاهر به اسلام محکومند؛ پس روشن می شود که میان حکم ظاهری و واقعی فرق است و تا زمانی که انکار ضروریات در خارج محقق نشود، به ارتداد حکم نمی شود؛ اگرچه شخص در واقع مرتد باشد.

۳. امام به همین مضمون در کلام دیگر فرموده است: **ان العباد اذا جهلوا و توقفوا ولم یجحدوا لم یکفروا...** (مرحوم کلینی، ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۱۹). اگر مردم در آنچه آگاهی نداشتند توقف می کردند و انکار نمی کردند، کافر نمی شدند.

این روایت نیز مانند روایت پیشین بر این دلالت دارد که شک تا موقعی که به حد انکار نرسد، باعث کفر نمی شود.

۴. رسول اکرم ﷺ در این باره می فرماید: **ان الله عفی لامتی عما وسوست او حدثت به انفسها ما لم تعلم به او تتکلم** (عروة، عبدالقدر، ج ۲، ص ۷۱۱). خداوند متعالی آنچه امت را به شک و اداشته یا اوهامش در او چیزی ایجاد کرده باشد تا زمانی که بدان یقین نیابد و آن را بازگوید، بخشیده است.

این حدیث نشان می دهد که اگر کسی درباره خلقت خداوند و جهان فکر کند و در دلش وسوسه ای پدیدار شود تا هنگامی که در حال تحقیق و جست و جو است و انکار نکرده، مجازات ندارد؛ بلکه بر روی تردید او قلم عفو کشیده می شود.

۳. نظر سوم با حکم عقل مناسبت دارد؛ زیرا از آن جا که شک امر غیر ارادی و از امور قلبی است با فراهم آمدن اسباب گوناگونی حاصل می‌شود و اختیاری نیست؛ پس حکم ارتداد بر آن بار نخواهد شد؛ زیرا به اتفاق همه عالمان، یکی از شرایط حکم ارتداد این است که شخص با اختیار مرتد شود و اگر از شخصی با اکراه، حرف رده‌ای سر زند، مرتد به شمار نمی‌رود؛ همان‌طور که امام خمینی در تعریف مرتد فرموده است: ...المرتد هو من خرج عن الاسلام واختار الكفر (امام خمینی رحمته الله؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۶)، و افزون بر این اگر این شک و شبهه از جهت کنجکاوای فرد محقق و آغازی برای تحقیق و جست‌وجو باشد، نه به جهت شیطنت و توطئه و اخلال به نظام حکومت، این تردید نه تنها از نظر اسلام ناپسند نیست، بلکه اسلام خود در پذیرش مسائل اعتقادی بر تحقیق و کاوش تأکید می‌کند؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ شخصی که درباره خداوند تردید کرد و با این تردید خودش را نابود شده می‌پنداشت فرمود: ذلك والله محض الايمان. به خدا سوگند! این تردید ایمان خالص است (محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۴۵۲).

۴. نظریه سوم با حدیث رفع مطابقت دارد.
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: وُضِعَ عَنِ امْتِي تِسْعَ خِصَالٍ: الْخِطَاءُ وَالنِّسْيَانُ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا اِلَيْهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَالطَّبْرَةَ الْوَسُوسَةَ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدَ مَا لَمْ يَظْهَرِ بِلِسَانِ اَوْ يَدِ (همان، ص ۴۶۳).

از امت من نه چیز برداشته شده است: ۱. خطا؛ ۲. فراموشی؛ ۳. چیزی را که نمی‌دانیم، وسوسه‌ای که در طریق تفکر است و از این قبیل روایات که تردید و وسوسه را رافع مسؤولیت کیفری می‌دانند. در قرآن نیز آمده است: ما را بر آنچه از یاد برده، و خطا کرده‌ایم، مواخذه نکن: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا... (بقره ۲۰، ۲۸۶).

۵. نظریه سوم به قاعده «درء» نزدیک‌تر است.
قاعده درء یکی از قواعد فقهی در حدود است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در صورت وجود شبهه از اجرای حدود خودداری کنید.^۱ در روایت دیگری از عبدالله بن مسعود به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: از اعمال حدود به سبب شبهات خودداری کنید و تا آن جا که می‌توانید، قتل را از مسلمانان دفع کنید.^۲

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۶، حدیث ۲، چاپ تهران «ادروا الحدود بالشبهات، ولاشفاعة ولا كفالة ولايمين في حد».
۲. عوده، عبدالقادر، التشریح الجندی، ج ۲، ص ۳۵۹ پاورقی. «أدرؤوا الحدود بالشبهات، ادفعوا القتل عن المسلمين ما استطعتم».

از نظریه سوم با ادله‌ای که ذکر شده است، استفاده می‌شود: آنان که از دین خارج شده‌اند، وقتی مجازات می‌شوند که بی‌اعتقادی خود را به دیگران منتقل کنند؛ یعنی همان اظهار کردن شک و این که در تبلیغ بی‌دینی و خدشه‌دار کردن باور مردم بکوشند؛ مانند یهودیان مدینه که برای از بین بردن دین نوپا و برگرداندن مسلمانان از دینشان و خدشه‌دار کردن باورهای مردم، با توطئه از پیش پی‌ریزی شده، صبح به دین اسلام روی می‌آوردند و شب از دین برمی‌گشتند (آل‌عمران (۳)، ۷۲ و ۷۳) و با این برگشت سریع آن‌ها، میان مسلمانان شبهه ایجاد می‌شد؛ زیرا آن‌ها تازه مسلمان شده بودند و دین در جانشان نفوذ نکرده بود و دشمنان نیز برای توجیه و معقول جلوه دادن بازگشت خودشان می‌کوشیدند شبهاتی درباره اسلام مطرح کنند تا با این عمل بتوانند نیات قلبی و اعتقادی مسلمانان را دستخوش تردید و بی‌ثباتی کنند.

برای تبیین بیشتر آرای سه‌گانه پیش‌گفته لازم است به طور گذرا به آرای عالمان نگاهی بیفکنیم.

آرای عالمان درباره شک و شبهه

نظر علامه حلی

علامه حلی می‌گوید: اگر قائل باشیم که اعتقاد به وجود و عدم وجود چیزی در دین یا مخالفت با حکم اجماعی باعث ارتداد می‌شود، باید بگوییم که بسیاری از عالمان مرتد هستند؛ در حالی که همیان در نسل‌های بعد، از بزرگان دین شمرده شده‌اند.

نظر علامه در مورد ارتداد چنین است: اما شخص جاهل و کسی که در مسأله شک و شبهه دارد، حکم ارتداد بر او جاری نمی‌شود، مگر این که جهل، شک و شبهه او زائل شود. در این صورت اگر انکار کند یا افعال و اقوالی را که بر ارتداد صراحت دارد انجام دهد، مرتد است (علامه حلی، ج ۲، ص ۲۳۶). مرحوم کاشف الغطاء می‌گوید: کسی که درباره آنچه انکار آن باعث ارتداد است، شبهه داشته باشد، مرتد نیست؛ اما از او خواسته می‌شود توبه کند. [او گفته است که] کافر دو قسم است: یکی کافر بالذات و او کسی است که به خداوند متعالی، نبی اکرم ﷺ یا معاد کافر باشد... و دوم، کفر به طریق استلزام است؛ مانند این که برخی از ضروریات اسلامی یا متواترات از پیامبر اکرم را منکر شود؛ مثل قول به جبر، تفویض، ارجاء، ثبوت زمان و مکان... و در این موارد اگر به ملازمه هر یک از این اقوال با انکار خدا و رسول تصریح کند یا به آن اعتقاد داشته باشد، کافر است و حکم مرتد فطری را دارد؛ ولی چنان که از روی شبهه‌ای آن‌ها را باور داشته باشد و ادعای او در شبهه داشتن احتمال صدق داشته باشد، توبه داده می‌شود (کاشف الغطاء، ص ۱۷۳).

فخرالمحققین و سید کاظم طباطبایی نیز انکار ضروری دین را در صورتی که به انکار رسالت و ... منتهی شود، شرط ارتداد می‌دانند؛ پس در می‌یابیم که این صاحب نظران نیز بحث ارتداد را بر داشتن شبهه و تزلزل اعتقادی حمل نمی‌کنند.

سیره عملی امام خمینی علیه السلام در اول انقلاب با گروه‌های الحادی و چپ‌گرا نیز شاهد این مُدعا است که گرچه مسلمان بوده‌اند و بعد ملحد شده‌اند، آنان را به ارتداد فطری محکوم نکرده است و با آن‌ها از موضع هدایت و ارشاد برخورد می‌کند و می‌فرماید: وصیت من به چپ‌گرایان مثل کمونیست‌ها و چریک‌های فدایی خلق و دیگر گروه‌های متمایل به چپ آن است که شماها بدون بررسی صحیح از مکتب اسلام نزد کسانی که از مکتب‌ها و خصوص اسلام اطلاع صحیح دارند، با چه انگیزه خودتان را راضی کردید به مکتبی که امروز در دنیا شکست خورده رو آورید ... من به ... احزاب و گروه‌ها ... وصیت می‌کنم که به ملت پیوندند ... و مطمئن باشند که اسلام، برای آنان هم از قطب دیکتاتوری شرق بهتر است و آرزوهای انسانی خلق را بهتر انجام می‌دهد (امام خمینی علیه السلام، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۹۷).

نظر امام در مورد ملحدان اول انقلاب

و در مقابل، امام در مورد جبهه‌ملی که مخالفت خود را با لایحه قصاص اعلام کرده بود و جریان سلمان رشدی که هیچ کدام از این دو با صراحت اصول دین را منکر نشده بودند، آن‌ها را مرتد می‌شناسد و در مورد سلمان رشدی چون توطئه دشمن کاملاً روشن است، حکم قتل او را صادر می‌کند.

در مورد سلمان رشدی این توضیح لازم است که کتاب آیات شیطانی او اگر چه قصه‌پردازی است و شخصیت‌های داستان با اسامی غیر از اسامی شخصیت‌های اصلی مورد توهین قرار گرفته‌اند، در چپ‌نشین داستان به اسلام و مقدسات اسلامی و پیامبر بزرگوار اسلام و یارانش توهین می‌کند. در این باره قابل توضیح است که سلمان رشدی از باب سبّ النبی محکوم به قتل شده، و درباره مرتد ملی نیز عنوان خاص مرتد سیاسی مد نظر امام است.

نخستین دادستان جمهوری اسلامی می‌گوید: در صورتی انکار ضروریات دین موجب ارتداد خواهد شد که شخص منکر به چنین پیامدی آگاه باشد؛ از این رو مسلمان ناآگاه به مسائل اسلامی (مانند مسلمانی که در محیط‌های غیر اسلامی یا ممالک مسلمان‌نشین ناآشنا به مسائل اسلامی، زندگی می‌کند) اگر منکر مسائل ضروری اسلام شود، مرتد شمرده نمی‌شود (آیت‌الله موسوی اردبیلی،

ص ۸۴۰). همچنین شخصی که بر اثر تحقیق و ایجاد شبهه، ضروریات دین را انکار یا تردید نماید، مرتد نخواهد بود؛ زیرا چنین فردی در واقع ضروری دین را منکر نشده تا لازمه آن را پذیرا باشد (مجله حوزه، ش ۴۱، ص ۸۰). تمام فقیهان گذشته مانند محقق اردبیلی، فاضل اصفهانی، کاشف الغطاء و سید عاملی، محقق همدانی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و امام خمینی، انکار ضروری دین و اصول دین را باعث ارتداد می‌دانند و بین قاصر، مقصر در فهم دین تفصیل قائل می‌شوند و حتی شیخ انصاری که منکر اعتقادات ضرور مانند اعتقاد به خدای تعالی و ... را کافر می‌داند، بین قاصر و مقصر فرقی نمی‌شناسد؛ اما زمانی که در مورد قاصر صحبت می‌کند، می‌گوید: در خروج قاصر از اسلام باید تأمل کرد و مسأله از «مشکلات» است. او در *فرائد الاصول* آورده است که انکار ضرور ضروری به اصل پذیرش اسلام و دین نمی‌زند، مگر این که منکر ضرور، به آن علم داشته باشد.

مقدس اردبیلی نیز می‌فرماید: مراد از ضروری که منکر او کافر می‌شود، ضروری است که نزد مرتد ثابت شده باشد به این که از ضروریات است.

با بیان پیشین در می‌بایم انسانی که در فهم دین خود، به شک و شبهه افتاده و ضروریات دین را انکار نکرده است، مرتد شناخته نمی‌شود.

پرسی که این‌جا مطرح می‌شود، این است که حکم چنین شخصی تا هنگام حل شبهاتش چیست. آیا باید به او مهلت داده شود که شبهاتش را برطرف کند یا حکم ارتداد بر آن جاری خواهد شد؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا به آرای عالمان فریقین نگاهی می‌اندازیم.

حکم مرتدی که ارشاد یا حل شبهه بطلبد

رای عالمان امامیه در مورد حل شبهه مرتد

اکثر عالمان امامیه از جمله شیخ طوسی، محقق حلّی، علامه حلّی و فخر المحققین، حل شبهه مرتد را واجب می‌دانند. مقدس اردبیلی، فاضل هندی، محمد حسن نجفی (صاحب جواهر)، شیخ عبدالله مامقانی نیز اتفاق نظر دارند که اگر مرتدی بعد از ارتدادش حل شبهه‌ای را بخواهد که باعث ارتداد او شده است، باید شبهه او را حل کرد؛ اما چون حل شبهه به مهلت و زمان نیاز دارد، درباره مدت این مهلت بین عالمان اختلاف وجود دارد. برای تبیین مطلب، اقوال آن‌ها را یادآور می‌شویم:

۱. شیخ طوسی گرچه کلامش در مورد حل شبهه مرتد صراحت ندارد، در مقدار و مدت استتبابه، قول کسانی را که به مهلت ۳ روز جهت استتبابه قائل هستند احوط می‌داند؛ زیرا معتقد است که مرتد

در این مدت می‌تواند در شبهه‌ای که بر او وارد شده تأمل کند و متنبه شود (شیخ طوسی، ج ۷، ص ۲۸۳)، و این بیان می‌رساند که به مرتد باید مهلت داد تا شبهه باعث ارتداد وی حل شود.

۲. محقق حلّی می‌گوید: نیکو است که مرتد ۳ روز استتبابه شود تا برای از بین بردن عذر و شبهه‌اش تأمل و تأنی کند (محقق حلّی، ج ۴، ص ۱۸۴).

۳. علامه حلّی در قواعد الاحکام می‌نویسد: مرتد اگر حل شبهه‌اش را درخواست کند، احتمال داده می‌شود که به او مهلت داده شود تا این‌که شبهه‌اش از بین برود و در این زمان نیز باید او را واداشت تا توبه کند (علامه حلّی، ج ۲، ص ۲۷۵).

علامه در ارشاد الأذهان می‌گوید: اگر مرتد، ارشاد [و حل شبهه] را بطلبد، احتمال داده می‌شود درخواستش اجابت نشود؛ بلکه مکلف می‌شود به اسلام گردن نهد و توبه کند و بعد ارشاد شود [و شبهه‌اش حل شود].

۴. فخر المحققین، فرزند علامه حلّی ضمن واجب دانستن حل شبهه مرتد، مهلت دادن به مرتد را به اندازه‌ای که عذرش برطرف شود واجب دانسته، می‌فرماید: اگر چه رجوع و اقرار به اسلام واجب فوری و مضیق است، این فوریت و مضیق بودن با وجوب حل شبهه منافات ندارد؛ زیرا امکان آن است که اسلام بپذیرد؛ سپس شبهه‌اش حل شود و این قول نزد من اقوا است (فخر المحققین، ابن علامه)، ج ۴، ص ۵۵۰.

۵. شهید ثانی، پس از بیان روایتی از امام صادق علیه السلام که به نقل از جدّ بزرگوارش حضرت علی علیه السلام مدت استتبابه مرتد را ۳ روز دانسته، می‌فرماید: اگر چه این روایت ضعیف است، عمل به آن برای حفظ دماء [نفس] و از بین رفتن شبهه که بر مرتد عارض شده، نیکو است (شهید ثانی، ج ۲، ص ۳۵۸).
ع مقدس اردبیلی، وی برخلاف عالمان دیگر که کلامشان اطلاق داشت، با قید ملى می‌گوید: مرتد ملى که ارشاد و کشف و پرده برداشتن از حق و رفع شک و شبهه و اظهار حق را بطلبد، هر آینه باید شک و شبهه‌اش برطرف شود و نیز از آن عملی که باعث ارتدادش شده، برگشت داده شود. وی بعد از این بیان، احتمال دیگری را ذکر می‌کند که اصلاً به او التفات نمی‌شود و کلامش نیز شنیده نخواهد شد و وجه این احتمال را به دلیل قول مشهور رسول اکرم صلی الله علیه و آله «من بدل دینه فاقتلوه» مضیق دانستن اسلام می‌داند.

بعد می‌فرماید: اگر [مرتد] به سبب شبهه‌ای که بر او وارد شده و قبل از انقضای مدت استتبابه، ۳ روز یا به مقداری که امکان رجوع در آن باشد مناظره بطلبد، بهتر است به درخواستش پاسخ مثبت داده شود؛ ولی اگر درخواست بعد از آن مدت [ذکر شده] باشد، بهتر است به خواست وی جواب منفی

داده شود؛ و گرنه مدت کفر او استمرار می‌یابد و او در این مدت از طلب و یاری فرو گذاشته شده؛ زیرا مدتی را که می‌توانست منتبّه و آگاه شود، گذشته است.

نیز می‌فرماید: ممکن است به مدتی که احتمال ارشاد وجود دارد، مهلت داده شود. اگر [در آن مدت ممکن] ارشاد حاصل شد هیچ؛ و گرنه کلامش [از این‌که شبهه مرا حل یا ارشادم کنید] شنیده نمی‌شود.

مؤید این کلام که باید ارشاد شود، عقل است که حکم می‌کند به حُسن اجابت کسی که ارشاد و هدایت را طلبیده و همچنین به دلیل عقل و روایت،^۱ ناپسند است انسان کسی را که هدایت و ارشاد خواسته، رد کند؛ اگرچه [آن شخص] معاند باشد، مگر این‌که بداند این ارشاد فایده‌ای [به حال مرتد] ندارد و این نیز ظاهر است (احمد مقدس اردبیلی، ج ۳، ص ۳۴۴-۳۴۶).

۷. فاضل هندی، درباره مرتدی که بگوید شبهه مرا حل کنید، دو احتمال را یادآور می‌شود: احتمال اول این است که به او مهلت داده شود تا شبهه‌اش حل شود؛ زیرا حل شبهه واجب است و نیز به دلیل این که تکلیف کردن به ایمان با وجود شبهه از مصادیق تکلیف به ما لا یطاق است [و تکلیف به ما لا یطاق نیز محال است].

احتمال دوم این است که او را به توبه کردن در همان لحظه [ارتداد] واداریم؛ سپس شبهه‌اش برطرف شود؛ زیرا توبه واجب فوری است و برطرف کردن شبهه اگر چه واجب فوری است، مقتضی مهلت است و چه بسا زمانش طولانی شود و توبه ظاهری، در حکم کردنش به اسلام کفایت می‌کند؛ اگر چه شبهه مانع احتیاط است و همچنین چه بسا مقررات محدود کننده‌ای را در جهت توسعه انسانی و بالاتر از آن، توسعه پایدار قرار داده و پذیرفته‌اند؛ بدین لحاظ دیده می‌شود که امروزه موضوع حقوق انسان‌ها کنار حقوق حیوانات و حقوق منابع زیست محیطی مطرح می‌شود و این بدان معنا است که به هیچ وجه برای آزادی تعریفی که انسان می‌تواند بر اساس امیال خود هر گونه که بخواهد عمل کند نکرده‌اند.

انسان در پناه آزادی دارای معنا می‌شود؛ بدین سبب که اختیار خصوصیت متمیزه انسان از دیگر مخلوقات است؛ اما آنچه انسان را از توحش دور می‌کند، این است که انسان افزون بر این که آزاد و مختار آفریده شده، خصوصیت برجسته دیگری نیز دارد که آن خصوصیت جامعه‌پذیری، و مدنی‌الطبع

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱: «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قرأت فی کتاب علی علیه السلام ان الله لم يأخذ علی الجَهل عهداً بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهداً ببذل العلم للجَهل لأن العلم کان قبل الجَهل» امام جعفر صادق می‌فرماید: در نوشته‌ای از علی علیه السلام خواندم [که فرمود] خدا از نادانان و بی‌سوادان پیمان برای کسب کردن دانش نگرفته، مگر این که از علما برای تعلیم دادن به نادانان و بی‌سوادان پیمان و تعهد گرفت؛ زیرا علم قبل از جهل است.

بودن او است. انسان بدون محبت به دیگران و طلب چنین محبتی به یقین می‌میرد و نسل او از بین می‌رود.

خصوصیات آزادی و اختیار و محبت و شعور استفاده از تجربیات هم‌نوعان و منابع طبیعی و اندوختن این تجربه‌ها انسان را دارای ابعادی می‌سازد که کنار هم قرار گرفتن این ابعاد به معنای تن دادن به مقررات و پذیرفتن تکالیف است. انسان مختار، انسان بدون وظیفه نیست. چه بخواهیم آزادی را در چنبره و سیطره‌های خودخواهی و نژاد پرستی محدود کنیم و چه بخواهیم فراتر ببیندیشیم و نوعیت انسان و مخلوقات جهان را حرمت نهیم، آزادی با تکلیف و حق و حقوق متقابل معنا می‌یابد.

یکی دیگر از خصوصیات انسان حب ذات است. اگر حب ذات نباشد، انسان نمی‌تواند زندگی کند. برای استقرار وجود انسان و تضمین حب ذات، انسان قوای دفاعی دارد که در خلیقات انسانی از آن به غضب تعبیر می‌کنند. بحث ارتداد به صورت اصل دفاعی در هر دینی مطرح شده است. ما در تعریف ارتداد آورده‌ایم: مرتد به کسی می‌گویند که از اصول مسلم هر دین اشراف و آگاهی داشته باشد و به علل شخصی و نفسانی آن اصول را انکار کند و باعث صدمه به دیگران شود و از این طریق به دنبال متلاشی کردن دین و افراد جامعه باشد. در این صورت، هر عاقلی و هر عقل سلیمی برای حفظ خود و جامعه خویش تحفظها و راه‌های دفاعی را می‌جوید تا به سادگی نتوانند به شخص و گروه وابسته به آن صدمه و ضرر برسانند.

رعایت چنین اصولی، با اصل اختیار و آزادی انسان هیچ منافاتی ندارد. به دلیل این‌که انسان در پذیرش اصول یک دین به طور تکوینی مختار است و آیات متعدد قرآنی نیز این مدعا را تأیید می‌کند؛ اما بعد از این‌که انسان در یک دین و گروه به طور آگاهانه قرار گرفت و اصول آن را کاملاً آگاهانه پذیرفت و در قبال آن صاحب حق و تکلیف و وظیفه شد، هرگز نمی‌تواند به علل شخصی و نفسانی آن اصول را یک جانبه نقض کند و برای رسیدن به مشتتهای خویش باعث ضرر به دیگران شود.

همه می‌پذیرند که تا وقتی قراردادی منعقد نشده است، حقوق و وظیفه‌ای برگردن دو طرف قرارداد نمی‌آید، اما اگر قراردادی پذیرفته شد، آن‌گاه یک طرف قرارداد نمی‌تواند بدون جلب نظر طرف دیگر قرارداد، آن را نقض کند و اگر چنین کند، به طور قطع او را مستحق پرداخت خسارت وارده خواهد ساخت.

بحث ارتداد با تفصیلی که پیش‌تر گفته شده نیز چنین حکمی دارد و اگر هم عالمان اسلام، مرتد

را به فطری و ملی تقسیم می‌کنند، به چنین قراردادهای مشخصی نظر دارند؛ زیرا در مرتد فطری پذیرفته شده است که زمینه‌ها برای قبول اسلام هیچ گونه ناصافی ندارد و به طور کامل آماده است و اگر کسی از پدر و مادر مسلمان متولد شده باشد و با توجه به زمینه‌های آماده هدایت، بدون هیچ شک و شبهه‌ای اسلام را بپذیرد، به طور طبیعی اگر بخواهد از وظایف خویش سرباز زند، باید مجازات و جریمه شود و این امر به هیچ وجه با هیچ یک از تعاریف آزادی منافات ندارد.

شروط آگاهانه ارتداد

در ارتداد، شرایطی از قبیل بلوغ، عقل، اختیار، قصد و شعور شرط شده است. همه این شروط از این حکایت دارد که ارتداد امری آگاهانه است و اگر کسی به وسیله شبهه و وسوسه، عقل و اختیار و شعور او متزلزل شود، دیگر شروط ارتداد در او محقق نمی‌شود تا بتوان او را مرتد قلمداد و احکام او را بر او صادر کرد. به عبارت دیگر، ارتداد در مقام ثبوت به چه چیزهایی تحقق می‌یابد. در این جهت، آیات و روایات و فتاوی عالمان و فقیهان شیعه و اهل سنت تحقیق شده است. آنچه در تحقق ارتداد اعتبار دارد، شروط عامه تکلیف (عقل، بلوغ قصد و اختیار و شعور) است. با در نظر گرفتن این شروط، ارتداد صبی، مجنون، مست، بیهوش، مُکْرَه، غافل، نائم و انسان در حال غضب معتبر نیست.

در این باره عالمان و فقیهان شیعه تقریباً متفق القول هستند. شهید اول و شهید ثانی و علامه حلی می‌گویند: کسی که در حال غضب چیزی بگوید یا افعالی را انجام بدهد که اقتضای ارتداد دارد، حکم مرتد بر او جاری نمی‌شود و اگر ادعای عدم قصد کند، از او پذیرفته می‌شود و همچنین دلیل قبول ادعای مرتد را به شبهه، مانع جاری شدن حد می‌دانند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام علی بن عطیه می‌گوید:

من نزد امام صادق نشسته بودم که مردی از حضرت پرسید: شخصی با غضب کاری را انجام می‌دهد آیا خداوند او را مؤاخذه می‌کند؟ حضرت فرمود: خداوند کسی را که از خودش اختیار ندارد می‌بخشد (نجفی، محمد حسن، ج ۴۱، ص ۶۱۰).

همه روایات و نظریات فقهی متذکر شده، بر این دلالت می‌کند که حکم ارتداد بر کسی صادر می‌شود که آن فرد اولاً به اصول و مبانی دین و ضرور بودن آن علم داشته باشد و ثانیاً بخواهد آن را از روی اختیار و تمعد به عللی انکار کند؛ پس هیچ گاه کسی که در حال تحقیق و جست‌وجو برای استقرار ایمان و اعتقاد است اگر تردید کند، مرتد نیست و احکام ارتداد بر او بار نمی‌شود.

فاضل هندی در کشف اللثام آورده است که شبهه مانع اعتقاد تقلیدی نمی‌شود و باید در مهلت سه روزه استتابه بکوشد شبهه‌اش برطرف شود و اگر برطرف نشد، باید تقلیداً اعتقاد بیاورد و پس از آن شبهه‌اش برطرف شود (فاضل هندی، ج ۲، ص ۴۳۶).

۸. شیخ عبدالله مامقانی می‌گوید: اگر [مرتد] بگوید: شبهه‌ام را حل کنید، گفته می‌شود: حالا به توبه ظاهری ملتزم شو؛ سپس شبهه‌اش تبیین، و به او مهلت داده می‌شود تا شبهه‌اش حل شود و اگر سه روز گذشت و قانع نشد [= شبهه‌اش حل نشد] بعد از آن [سه روز] گذشته می‌شود (مامقانی، شیخ عبدالله، ص ۵۰۵).

از بیان اقوال عالمان و فقیهان امامیه در این مسأله دو قول به دست می‌آید:

۱. مهلت دادن به مرتد واجب است؛
 ۲. مهلت دادن به مرتد واجب نیست.
- برای قول اول سه دلیل وجود دارد:
- ا. رفع اشکال و شبهه مرتد واجب است؛
 - ب. از بین بردن عذر در حق مرتد واجب است؛
 - ج. تکلیف به ایمان با وجود شبهه، ما لا یطاق، و محال است.
- محقق اردبیلی ادله عدم مهلت به مرتد، و مضیق کردن وی بین اختیار اسلام یا مجازات (قتل) را چنین آورده است:

۱. اطلاق قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «من بدل دینه فاقتلوه».
۲. زیرا خیال‌ها محدود نیست؛ پس به طولانی بودن بر بقا در کفر می‌انجامد.
۳. از این که آن عذر برای تأخیر در توبه است، او را ارشاد می‌کند [به نظر می‌رسد این دلیل عدم مهلت دادن نیست].
۴. زیرا استتابه از احکام مدت‌دار است: یا از جهت مقدار [سه روز] یا بر حسب مدتی که در آن مدت با از بین رفتن شبهه‌ها با فکر کردن یا تذکر دادن انتظار برگشت می‌رود (محقق اردبیلی، ج ۱۳، ص ۳۴۵).

رای عالمان اهل سنت درباره حل شبهه مرتد

بیشتر عالمان اهل سنت نظیر شافعیه، حنبلیه و حنفیه نیز گفته‌اند: اگر مرتد ادعای شبهه کند، باید به او مهلت داده شود تا توبه کند و شبهه او را رفع کنند؛ هر چند در میزان مهلت دادن

و فوریت توبه آرای گوناگونی را ارائه می‌دهند. برای تبیین موضوع، اقوال آنان را یادآور می‌شویم:

حنفی‌ها

سرخسی در کتاب مبسوطش می‌نویسد: اگر مرتد، مهلت و مدت طلبید ۳ روز به او مهلت داده می‌شود؛ زیرا ظاهر این است که بر اساس شبهه‌ای که بر او وارد شده مرتد شده؛ پس بر ما واجب است آن شبهه را برطرف کنیم یا نیاز به فکر کردن دارد تا حق برایش روشن شود و این امکان ندارد، مگر با مهلت دادن؛ پس اگر [مرتد] مهلت بخواهد، بر امام واجب است به او مهلت بدهد و مدت مهلت نیز در شرع معین است که ۳ روز است. اگر [مرتد بعد از ارتدادش] مهلت نخواهد، به دلیل ظاهر روایت همان لحظه‌ای که مرتد شد، کشته می‌شود (سرخسی، شمس الدین، ج ۱۰، ص ۹۹ و ۹۸).

صاحب *بدایع الصنائع* می‌نویسد: اگر به توبه کردن [مرتد] امید است یا اگر خودش مهلت خواست، به او سه روز مهلت داده می‌شود؛ زیرا امکان دارد بر او شبهه‌ای وارد شده که او را به ارتداد واداشته است؛ پس ۳ روز به او مهلت داده می‌شود. شاید در این مدت، شبهه برایش حل شود. ۳ روز استتابه وسیله‌ای است برای اسلام آوردن [مجدد] و چه بسا از ارتدادش پشیمان شود؛ پس اگر کسی او را قبل از استتابه بکشد، بر آن شخص کراهت دارد؛ ولی چیزی بر گردن او نیست [= دیه و قصاص ندارد] برای این که مصونیتش با مرتد شدن از بین رفته است (کاشانی، ج ۷، ص ۱۹۹).

مالکی‌ها

از قاضی ابن عبدالوهاب روایت شده:

اگر [شخص] مرتد شد. بعد توبه کرد؛ سپس مرتد شد و پس از آن توبه کرد، در مرتبه اول تعزیر می‌شود. در مرتبه دوم و سوم و چهارم نیز جایز است تعزیر شود اگر به اسلام برگردد و در این باره نصی نمی‌شناسیم؛ ولی نزد من جایز است. فرق بین مرتبه اول و غیر مرتبه اول این است که امکان دارد در بار اول شبهه‌ای بر او عارض شده باشد و مرتد شود و بعد به سبب از بین رفتن شبهه [به اسلام] برگردد؛ پس اگر بعد از حل شبهه به ارتداد برگردد سپس توبه کند زده می‌شود [= تعزیر می‌شود]؛ زیرا برای او شبهه‌ای باقی نمانده بود و از تعزیر بیشتر نمی‌شود و زندانی و کشته نخواهد شد (مواهب الجلیل، ج ۶، ص ۲۸۲).

شافعی‌ها

شربینی در این باره می‌نویسد: اگر مرتد، از بین بردن شبهه را بخواهد، ابتدا باید اسلام (ملتزم به قرارداد دین) بیاورد و پس از اسلام، رفع شبهه شود؛ زیرا شبهه محدود نیست و

این فتوایی است که غزالی آن را درست دانسته؛ همان طور که در نسخه رافعی وجود دارد و این درست است....

اصح نزد غزالی مهلت دادن در مرتبه اول است؛ در حالی که آن چه از نص حکایت شده، عدم وجوب مهلت دادن در مرتبه اول است و اگر قبل از مهلت دادن از گرسنگی شکایت کند، به او قبل از مناظره [= مهلت دادن] غذا می‌دهند؛ سپس مهلت داده می‌شود (شریعی خطیب، ج ۴، ص ۱۴۰).

نووی می‌گوید: اگر مرتد بگوید: به من مهلت دهید و برای من دلیل بیاورید، آیا مهلت داده می‌شود؟

مسعودی می‌گوید دو وجه دارد: یکی از دو وجه این است که به او مهلت داده می‌شود؛ زیرا انصاف و عدالت است، و وجه دوم این است که به او مهلت داده نمی‌شود (النوری، ج ۱۹، ص ۲۲۸ و ۲۲۹).

حنبلی‌ها

ابن قدامه می‌گوید: [مرتد] کشته نمی‌شود تا این که ۳ روز به او مهلت دهند و در آن مدت او را به اسلام بخوانند...؛ زیرا ارتداد به طور معمول به سبب شبهه‌ای است که بر او [= مرتد] عارض شده؛ پس اگر به او مهلت داده، و شبهه‌اش نیز برطرف شود و به اسلام برگردد، جایز نیست با امکان اصلاحش از بین برود؛ بنابراین، در مدت استتباب بر او سخت گرفته و زندانی می‌شود و به اسلام خوانده خواهد شد تا شبهه‌اش برطرف و روشن شود؛ یعنی فساد و بطلان آنچه در آن قرار گرفته [و باعث ارتداد وی شده] برایش آشکار شود (ابن قدامه، ج ۴، ص ۶۱ و ۶۰).

صاحب مغنی مدت استتباب را ۳ روز بیان می‌کند: دلیل ما بحث عمر است؛ زیرا ارتداد فقط به سبب شبهه است و همان زمان [ارتداد] از بین نمی‌رود؛ پس واجب است به او مهلت دهند تا در آن مدت خود را از شبهه دور کند و اولاً نزد من این است که آن مهلت ۳ روز تأثیرگذار است؛ برای این که آن ۳ روز مدت نزدیکی است و به دلیل گفته عمر (که چرا او را زندانی نکردید و در هر روز یک قرص نان به او ندادید) شایسته است در مدت استتباب بر او [= مرتد] سخت گرفته و زندانی شود (همان، ج ۱۰، ص ۷۸).

برخورد خلیفه دوم و سوم با مرتدها

عثمان بن عفان می‌گوید: هر وقت مسلمانی شرارت ورزد، سه بار به سوی اسلام خوانده می‌شود. اگر نپذیرفت، گردنش زده می‌شود. عمر نیز در روایاتی که از انس بن مالک از او نقل شده، گفته

است: هنگامی که ابو موسی اشعری، جحینه کذاب و یارانش را کشت، انس گفت: پیش عمر بن خطاب رفتم. عمر گفت: جحینه و اصحابش چه کرده‌اند؟ انس گفت: سه بار خودم را به تجاها و غفلت زدم؛ سپس گفتم: ای امیر مؤمنان! راه دیگر به غیر از کشتن بود؟ عمر گفت: اگر آن‌ها را می‌آوردی اسلام را بر آن‌ها عرضه می‌داشتم یا توبه می‌کردند؛ و گرنه آن‌ها را زندانی می‌کردم (ابن حزم اندلسی، ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

سیره عملی خلفا نیز در برخورد با مرتد از این حکایت دارد که مرتد را در صورتی که شرارت می‌کرده و می‌خواست امنیت جامعه اسلامی را به هم بریزد، مجازات می‌کرده‌اند و مشاهده نمی‌شود کسی را به سبب اظهار شبهه، مرتد بدانند.

مفهوم ارتداد در قرآن و سیره مسلمانان

ارتداد در مفهوم قرآنی به معنای برگشتن از راه‌های روشن است و کسانی که از راه روشن برگردند، مرتد و کافر شمرده شده‌اند و چنین کسانی مستحق عذاب آخرتی هستند و در قرآن، حکمی برای مجازات مرتد به جز وعده عذاب آخرت چیزی ذکر نشده است.

برای روشن شدن مفهوم ارتداد، کافی است به آیاتی که در این باره صحبت کرده‌اند، رجوع کنیم که می‌فرماید: ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم (محمد (۴۷)، ۲۵).

خداوند در این آیه کسانی را مرتد می‌شمارد که راه‌های هدایت برای آن‌ها کاملاً تبیین و روشن شده است؛ اما بعد از روشن شدن و شناختن راه‌های هدایت، به عللی نفسانی و لجاجت از آن‌ها اعراض می‌کنند و هیچ‌گاه در این آیه تعریف مرتد در مفهوم کسی که راه هدایت برای او روشن نشده است نمی‌گنجد.

در سیره مسلمانان، ارتداد به زمان ابوبکر و جنگ‌هایی می‌رسد که وی برای زکات با کسانی که از پرداخت زکات سرباز می‌زده‌اند داشته است و این جنگ‌ها به حروب الرده معروف هستند.

مفهوم ارتداد از نظر امام خمینی علیه السلام

امام خمینی مرتد را این‌گونه تعریف می‌کند: مرتد کسی است که بعد از اسلام آنچه را که از ضروریات دین است انکار کند؛ به طوری که انکارش به انکار رسالت یا تکذیب نبی یا تنقیص شریعت حضرت برگردد یا از او قول و فعلی صادر شود که مقتضی کفر باشد.

با تعمیق در بیان امام خمینی، مبنای اظهار کفر و اظهار شعار کفر روشن می‌شود. امام، مرتد را کسی می‌داند که بعد از اسلام یعنی شناختن راه‌های روشن دین اسلام، آن‌ها را انکار کند. انکار آن راه‌ها به معنای اظهار شعار کفر است. انکار، امری سلبی است و شخص در صورتی می‌تواند موضوعی را انکار کند که بتواند به طور روشن از نبودن آن خبر دهد. چگونه ممکن است کسی بدون وقوف به امر وحی و پیامبر ﷺ آن را انکار کند؟ از این رو اگر کسی رسولی را منکر شود یا آن را تکذیب کند، در واقع لجاج و عناد با امری حقیقی است که خود هیچ اطلاعی از آن و هیچ وقوفی به آن ندارد، و در این صورت، فعل منکر نوعی مبارزه قلمداد می‌شود.

در تمام مواردی که ذکر شد، هیچ‌گاه بحث از اندیشه برای پذیرش واقعیت نیست؛ بلکه بحث از بازگشت از راه‌های روشن، پوشاندن و انکار حقیقت و لجاجت بر پایه ظلم و تعدی و جهل است. در تعریف ما از شبهه و کفر، این موضوع به روشنی بیان شده است بدین صورت که رده یعنی آشکار و اظهار کردن شعار کفر بعد از ایمان... شبهه پدیده‌ای است که به وسیلهٔ وسوسه‌های گوناگون درونی و بیرونی ایجاد شده یا به وسیله نقص علم فرد در عقیده‌ای پدید می‌آید که رفع آن باعث تعالی و استقرار عقیده و ایمان جدید می‌شود؛ اما کفر، امری ذهنی است که شخص برای تقابل با حقیقت استقرار یافته، معانداً در رفتار و گفتار خود ظاهر می‌سازد.

تفاوت اظهار کفر و اظهار شعار کفر

اگر کفر را به معنای متعدی آن قلمداد نکنیم و از آن پوشاندن حقیقت را بیرون نکشیم و فقط با توجه به معنای لازم آن معنا کنیم، به معنای پوشاننده حقیقت نخواهد شد؛ بلکه کافر کسی است که امری بر او پوشیده است و اگر امری بر کسی پوشیده باشد، با توجه به اصل اصولی قبح عقاب بلا بیان هرگز کسی که بدین معنا کافر است، در قالب مرتد نمی‌آید.

اگر در کفر تعدم و عناد وجود نداشته باشد و فقط اعلام پوشیدگی موضوع بر کافر باشد، اظهار کفر، اظهار ارتداد نیست؛ از این رو ما بین اظهار کفر و اظهار شعار کفر تفاوت قائل می‌شویم. در واقع اظهار کفر اعلان پوشیدگی حقیقت بر کفر است که می‌خواهد بعد از رفع پوشیدگی اعلان ایمان کند و اما اظهار شعار کفر در حقیقت اعلان کسانی است که حقیقتی را می‌پوشانند و بر پایه آن پوشش، علمی را بلند می‌کنند تا در مقابل حقیقتی به مخالفت و مقابله بپردازند کسانی که شعار کفر را می‌دهند، به طور طبیعی به دنبال پذیرش حقیقت پس از رفع کفر (پوشش) از آن حقیقت نیستند و افزون بر شعار کفر، حقیقت دیگری را نیز انکار می‌کنند. در این صورت هم عناد و لجاج شکل گرفته است و هم

مبارزه‌ای برای انهدام گروهی دیگر صورت می‌گیرد. در این صورت، هر عقل سلیمی دفاع گروه مقابل را برای جلوگیری از انهدام آن گروه امری ضرور می‌شمارد.

ملاحظه می‌شود با تفاوت اظهار کفر و اظهار شعار که در اولی به رفع شبهه می‌انجامد و در دومی اصراری بر موضوع باطل است، در می‌یابیم که اظهار کفر ارتداد نیست؛ اما اظهار شعار کفر در مقوله ارتداد است.

مؤیدهای روایی ارتداد به وسیله انکار

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر مردم در برابر آنچه آگاهی نداشتند توقف می‌کردند و انکار نمی‌کردند، کافر نمی‌شدند (کلینی، ج ۲، ص ۳۸۸).

همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید: خداوند متعالی آنچه اتمم را به شک واداشته یا با اوهامش در او چیزی ایجاد کرده باشد بخشیده تا زمانی که به آن یقین نیابد و آن را باز نگوید.

در حدیث رفع، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: از امت من نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، چیزی را که نمی‌دانیم، وسوسه‌ای که در طریق تفکر است (همان، ج ۲، ص ۴۶۳). همه این ادله از این حکایت دارد که اگر کسی شبهه و وسوسه‌ای در او ایجاد شود، مرتد نمی‌شود و اظهار این شبهه برای رفع آن نیز امری ضرور است؛ از این رو بحث ارتداد نه تنها نافی حقوق انسانی و آزادی بیان و عقیده نیست؛ بلکه می‌توان ادعا کرد که اگر بحث مرتد را دقیقاً مورد توجه قرار دهیم، در تقویت حقوق انسان‌ها و آزادی بیان کوشیده‌ایم؛ زیرا بین کسانی که می‌خواهند با تمسک به حقوق انسانی، حقوق انسان‌های دیگر را مورد تجاوز قرار دهند و کسانی که می‌خواهند در تقویت حقوق انسان‌ها بکوشند، فرق گذاشته‌ایم.

این پرسش وجود دارد: آیا با کسی که امر مسلمی را (که خود به آن امر مسلم واقف است) انکار کند و انکار آن را سبب ضرر و صدمه به دیگران، بلکه بالاتر به یک امت قرار دهد، چگونه باید برخورد شود؟ آیا کسانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، باید به متجاوز اجازه دهند حیات آن‌ها و حیات معنوی آن‌ها را از بین ببرد و آن‌ها هم هیچ عکس‌العملی نشان ندهند؟ آیا با این اندیشه، غریزه حب ذات و دفاع فردی مورد سؤال قرار نمی‌گیرد؟ البته با این بهانه هرگز نباید اسباب تعدی به دیگران را فراهم کرد و به آزادی بیان و حقوق انسانی به دلیل اظهار (و نه انکار و اقدام در جهت تلاش‌های دیگران) خدشه وارد کرد و از بین بُرد.

تشتت معانی ارتداد در روایات

در روایت‌هایی که درباره مرتد آمده، آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد، واژه‌های عناد، انکار، براءت، و «رغب عن» است که همگی بار معنایی نوعی مبارزه و مقاومت در مقابل راه حق را دارد. به روشنی قابل قبول است که این واژگان هیچ بار لغوی در جهت ایجاد شبهه یا تزلزل در عقیده یا وسوسه‌های شیطانی در ذهن ندارد؛ از همین رو به خوبی درمی‌یابیم که حکم ارتداد برای حفظ کیان مسلمانان و وحدت آن‌ها است نه این که اسلام خواسته باشد به زور خود را بر دیگران تحمیل کند و مانع آزادی انتخاب آن‌ها در دین یا هر انتخاب دیگری باشد.

یکی از عالمان معاصر می‌گوید: ^۱ به نظر ما «ارتداد در قرآن» با ارتداد در روایات متفاوت است؛ [زیرا] ارتداد در زمان پیامبر که آیات قرآن ناظر به آن است، با ارتداد در زمان امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم‌السلام که روایات ناظر بر آن است، تفاوت دارد.

ارتداد در صدر اسلام، ارتداد و بازگشت از دین بود و شخص مسلمان پس از گرایش به اسلام، مشرک یا مسیحی یا یهودی می‌شد. در این دوره، ارتداد فکری مطرح نبود؛ بلکه به طور معمول، ارتداد با انگیزه سیاسی یا اقتصادی یا قومی همراه بود. ... خلاصه سخن [این که] در هیچ یک از آیات ارتداد، احکام ارتداد بیان نشده و فقط سخن از وعید و عذاب آخرت است (آیت الله اردبیلی، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۳، ص ۱۵ و ۱۴). حکایت یهودیان خیبر در نقشه‌ای که برای مبارزه با اسلام کشیده بودند و شأن نزول آیات ۷۲ و ۷۳ آل عمران ^۲ در این باره مؤید آن مدعا است که مرتد عنوان کسی است که برای مبارزه از دین دست می‌کشد و به دین دیگری در می‌آید: ماجرای عبدالله بن جحش و شأن نزول آیه ۱۰۰ آل عمران ^۳ نیز از این حکایت دارد که ارتداد، ارتباطی به عقیده و تفکر ندارد. در آیه ۸۶ آل عمران نیز بحث از آمدن بیّنات و نشانه‌های روشن شده است و آن‌هایی که نشانه‌های روشن را کنار می‌گذارند، ستمکار خوانده و گفته است: آن‌ها به دلیل ستمی که بر خود می‌کنند، هدایت نخواهند شد. شأن نزول این آیه نیز درباره یکی از انصار به نام حارث بن سوید

۱. آیت الله اردبیلی.

۲. «و قالت طائفة من اهل الكتب «امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجه النهار واکفروا اخره لعلهم یرجعون» و لا تومنوا الا طبع لمن تبع دینکم قل ان الہدی ہدی اللہ ان یزنی احد مثل ما اویتیم او یحاجوکم عند ربکم قل ان الفضل بیداللہ یؤتہ من یشاء و اللہ واسع علیم».

۳. «یا ایہا الذین امنوا ان تطیعوا فریقاً من الذین اوتوا الكتاب یردکم بعد ایمانکم کافرین».

۴. «کیف یردکم اللہ قوما کفروا بعد ایمانهم و شہدوا ان الرسول حق و جاءهم البینت و اللہ لا یردکم الا بالظلمین».

است که می‌خواسته از مجازات اسلامی بگریزد. در آیات دیگر مثل آیه‌های ۱۳۷ و ۱۳۸ نساء نیز اشعار به راه‌های هدایت و روشنی آن و کسانی که از این راه‌های روشن برگشته‌اند، مستوجب عذاب و عدم بخشش خداوند می‌شود و در این دو آیه نیز شناخت راه‌های روشن و بینه‌های مشخص کاملاً روشن است.

همان‌طور که گفته شد، ارتداد‌های صدر اسلام با انگیزه‌های گوناگون از جمله سیاسی، اقتصادی و قبیله‌ای بوده و آیات پیش‌گفته نیز به ارتداد فکری و عقیدتی دلالت ندارد؛ پس برای اثبات مجازات ارتداد فقط روایاتی که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده، ملاک است و آیات قرآن بیانگر احکام ارتداد نیست؛ چه این آیات ناظر به ارتداد‌های سیاسی، اقتصادی، قومی و قبیله‌ای و چه اعم از آن، یعنی ارتداد فکری باشد. در هر صورت، آیات، مستند احکام ارتداد نیست. افزون بر این، در بعضی از آیات قرآن از مطلق ارتداد سخن گفته شده است که ظاهراً هر نوع ارتداد از دین با هر انگیزه‌ای را شامل می‌شود و شأن نزول آن‌ها نیز سبب نشده که مفسران آیات را به ارتداد خاصی حمل کنند.

تعریف ارتداد در دو بیان فلسفی

اگر تقابل بین کفر و اسلام را تقابل عدم و ملکه بدانیم، آن‌گاه هر کس که نسبت به اصول دین اسلام شبهه داشته باشد، کافر و اطلاق مرتد بر او صحیح است؛ اما اگر تقابل بین اسلام و کفر را، تقابل تضاد بدانیم یعنی همان‌گونه که اسلام امر وجودی است، کفر هم امر وجودی است؛ از همین رو انکار اسلام در صورتی موجب کفر است که کافر منکر عقاید اسلامی باشد. در این صورت، شخصی که در اصول دین اسلام دچار شبهه تردید گشته است تا هنگامی که به انکار اسلام نپردازد، کافر شمرده نمی‌شود و ارتداد بر او اطلاق نمی‌گردد (اقتباس از مجله حوزه، ش ۴۱، ص ۷۶).

منابع و مأخذ

۱. آیت الله اردبیلی، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۳.
۲. آیت‌الله موسوی اردبیلی، *فقه الحدود والتعزیرات*.

۱. «ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سیلا * بشر المنافقین بان لهم عذابا الیماً».

۳. ابن حزم اندلسی، المحلی بالآثار، ج ۱۲.
۴. احمد مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۳ و ج ۱۳.
۵. المقدسی، موفق الدین عبدالله بن قدامه، الکافی فی فقه الامام احمد، ج ۴.
۶. المقدسی، موفق الدین عبدالله بن قدامه، المغنی و یلیه الشرح الکبیر، ج ۱۰.
۷. النووی، ابوزکریا محیی الدین بن شرف، المجموع شرح المهذب، ج ۱۹.
۸. امام خمینی رحمته الله، تحریر الوسیله، ج ۲.
۹. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱.
۱۰. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، المكتبة الاسلامیه، چاپ طهران، (بی تا).
۱۱. سرخسی، شمس الدین، المسوط، ج ۱۰.
۱۲. شریینی خطیب، شیخ محمد، مغنی المحتاج، ج ۴.
۱۳. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۲.
۱۴. شیخ طوسی، المسبوط، ج ۷.
۱۵. علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۲.
۱۶. علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۲.
۱۷. عودة، عبدالقدر، التشریح الجنائی، ج ۲.
۱۸. فاضل هندی، کشف اللثام، ج ۲.
۱۹. فخر المحققین (ابن علامه)، ایضاح الفوائد، ج ۴.
۲۰. قرآن کریم.
۲۱. کاشانی، مسعود، بدائع الصنائع، ج ۷.
۲۲. کاشف الغطاء، کشف الغطاء.
۲۳. مامقانی، شیخ عبدالله، مناهج المتقین.
۲۴. (محدث نوری)، میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۸، باب ۱ از ابواب حد المرئد، ج ۲.
۲۵. محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ۴.
۲۶. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲.
۲۷. محمد محمدی گیلانی، حقوق کیفری در اسلام.
۲۸. مرحوم کلینی، اصول کافی، ج ۲.
۲۹. مواهب الجلیل، ج ۶.

۳۰. موسوی اردبیلی، مقاله آزادی بیان (ارتداد)، مجله حوزه، ش ۴۱.
۳۱. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۴۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی